

مدت‌ها پیش، در یک روستای کوچک نیجریه، لاک‌پشتی به نام کولا زندگی می‌کرد. صدای آواز خواندن کولا زیباترین صدایی بود که مردم تا به حال شنیده بودند. مسافران زیادی از دور و نزدیک برای گوش دادن به آواز کولا به روستای کوچک می‌آمدند. یک روز میمون باهوشی به نام چیکا از مردم درباره صدای شگفت‌انگیز آواز کولا چیزهایی شنید و تصمیم گرفت برای گوش دادن به آن صدا به دهکده سفر کند. او از استعداد کولا شگفت‌زده شد و آرزو کرد کاش او هم می‌توانست به همین زیبایی آواز بخواند. کولا برای رسیدن به خلوت و ساختن آهنگ بعدی‌اش به اعماق جنگل رفت. او به طور تصادفی یک سنگ کوچک جادویی پیدا کرد که زیر نور خورشید می‌درخشید. وقتی کولا سنگ را برداشت، در کمال تعجب صدای آوازش جذاب‌تر شد. کولا که از کشف اتفاقی خود هیجان‌زده شده بود، با عجله به روستا برگشت تا این خبر را به بقیه بدهد.